



ویژه‌نامه
پنجاهمین سالگرد
شهید علامه سید اسماعیل بلخی

مقالات

- | | |
|---------------------------|--|
| سید اسحاق شجاعی | علامه سید اسماعیل بلخی؛ از متن تا حاشیه |
| توسلی غرجستانی | بلخی؛ زمانه و زمینه |
| قربان علی انصاری | بلخی در بستر زمانه |
| محمد قاسم عرفانی | حزب ارشاد |
| سید حسین عالمی بلخی | شهید سید اسماعیل بلخی در هزار کلمه |
| دکتر فاروق انصاری | سید اسماعیل بلخی و فعالیت سیاسی |
| اسدالله امیری | علامه بلخی از بازشناسی تا ماندگار سازی |
| سید علی مطهری هلمندی | شهید بلخی و استبداد ستیزی |
| محمد شفق خواتی | شهید بلخی و عدالت |
| غلام سخی احسانی | بلخی و عبور از عقلانیت قومی - قبیله ای |
| سید آصف حسینی | میان ما و تو صد درد مشترک باقیست |
| محمد اسحاق عارفی | شهید بلخی و عدالت خواهی |
| عبدالحمید عارفی | علامه سید اسماعیل بلخی و بیدارگری |
| دین محمد جاوید | فریاد سرخ |
| محمد عزیزی | نقش شهید مزاری در احیای نام و آثار شهید بلخی |
| حسین رهباب (بلخی) | رمز ماندگاری بلخی |
| امین الله امینی | بلخی و آزادی خواهی |
| علی پیام | آن روی سکه (روانشاد سید اسماعیل بلخی در ترازوی سنجش) |
| قربانعلی هادی | شهید بلخی؛ نظریه تحول و تکامل |
| مصطفی شفیق | شهید علامه بلخی و نسل امروز |
| مصطفی احمدی | شهید بلخی؛ سرمایه نمادین |
| مرضیه وفایی | شهید بلخی و وحدت مسلمانان |
| داکتر سیده شکوفه اکبرزاده | همراه با ستاره شب دیجور |



موسسه فرهنگی و پژوهشی امامین



علامه سید اسماعیل بلخی؛ از متن تا حاشیه (۱)

✍ سید اسحاق شجاعی

علامه بلخی، عالم دینی اندیشمند کوشای صاحب نظر امروزی بود. برخلاف بسیاری از علمای دیگر، بلخی تنها یک اندیشمند نظریه پرداز نبود؛ بلکه به صورت جدی مرد عمل بود. او با مردم و در میان مردم زندگی می کرد؛ اندیشه ها و نظریات سیاسی و اجتماعی او معطوف به مشکلات مردم بود. بلخی از حاکمیت استبدادی و خاندانی در کشور خود رنج می برد؛ تحمل فقر و بی سوادی مردم را نداشت. از انحرافات فکری و سیاسی جوانان سخت دل آزرده بود؛ ریاکاری و نامردمی برخی روحانیان کشور او را خسته کرده بود و به تبعیض مذهبی، قومی و زبانی با خشم می دید و به دنبال درمان این درد مزمن بود.

علامه بلخی، برای نابودی نظام تبعیض آلود و ظالمانه، شب و روز نمی شناخت و برای سرنگونی آن هر کاری می کرد؛ تبلیغ، روشنگری، القای اعتماد به نفس به مردم، تشکیل حزب، قیام مسلحانه و... خود در سخنرانی ها و شعرهایش از چیزی به نام «درد قوم» سخن گفته است: «به درد قوم سوختم و عمر من و رفقایم در زندان گذشت.»^۲

بی درد قوم حیف است در زنگ ننگ مردن

با خون خویش بزدای زنگار زندگانی^۳

بلخی از نظر روحی آن قدر قوی بود که یک تپه در برابر یک حکومت ایستاد و به گفته خودش فرقی را با فولاد جنگ داد و پانزده سال زندان را مردانه و با روحیه قوی تحمل کرد؛ در همان حال آن قدر احساس و عاطفه لطیف انسانی داشت که دیدن مظلومیت یک زن هزاره غریب و فقیر، انگیزه قیام

او شد.^۴

۱. بخشی از کتابی درباره علامه بلخی است که نگارنده در حال پژوهش و نگارش آن است.
۲. فریادهای جاویدان، ص ۱۹۵؛ سخنرانی در جمع علما و طلبه های حوزه علمیه مشهد، مدرسه عباس قلی خان.
۳. دیوان بلخی، ص ۴۵۶.
۴. فریادهای جاویدان، ص ۲۲۱؛ سخنرانی در حوزه علمیه نجف که در آن بلخی به دیدن زن فیشنی

غیر از سیره مبارزاتی بلخی، اندیشه های سیاسی، فکری و اجتماعی ناب و مفیدی از او در قالب شعر و نثر بر جای مانده است. اندیشه هایی که می تواند برای نسل جوان راهگشا و برای مردم راهنمای اندیشه و عمل باشد. راه حل بسیاری از معضلات امروز افغانستان مانند افراط گرایی، قوم گرایی، تبعیض، خرافه پرستی، ستم به زنان، فقر، جنگ و... را می توان در کلام علامه بلخی به روشنی یافت. نسخه هایی که علامه بلخی برای دردهای سیاسی و اجتماعی ما، آن زمان نوشته هم چنان تازه، زنده و امروزی اند و می توانند درمان دردهای مزمن مردم ما در حال حاضر شوند.

علامه بلخی؛ از متن تا حاشیه

علامه بلخی پس از درگذشت، دوبار در جامعه مطرح شد؛ بار اول بلافاصله پس از فوتش؛ مردم، علما و بزرگان شیعه و سنی در تشییع جنازه او شرکت کردند. به گفته شاهدان چنین تشییع جنازه ای در کابل سابقه نداشته است؛ شیعه و سنی، سیک ها و یهودی ها گریه می کردند. کسانی چون خان عبدالغفار خان، مصلح بزرگ پشتون ها، صبغت الله مجددی، آیت الله سید سرور واعظ، آیت الله محمد امین افشار و شهید مبلغ و... سخنرانی و از بلخی و کارنامه اش به بزرگی یاد کردند و گفتند که بلخی به این

و زن غریب در بس های کابل اشاره کرده است.



زودی‌ها در افغانستان تکرار نخواهد شد.

در مرکز و شهرهای بزرگ افغانستان محافل ترحیم و تجلیل او برگزار شدند. در حوزه‌های علمی قم، مشهد و نجف مجالس یادبود برگزار شدند و عالمان بزرگ از شخصیت و کارنامه‌های بلخی تمجید کردند.

آن‌ها می‌پردازم.

۱. پیش از زمان خود

از بیان اندیشه‌ها و آثار بلخی، پنجاه تا شصت سال می‌گذرد. بلخی، در آن زمان اندیشه‌هایی را مطرح می‌کرد که از سطح سواد و درک آدم‌های باسواد بالاتر بود؛ تا چه رسد به عامه مردم بی‌سواد. به تعدادی از موضوعات سخنرانی‌های او توجه کنید: «تکامل اجتماعی و عوامل آن»، «علل عقب‌ماندگی جامعه و راه‌حل عقلایی آن»، «وحدت و تعالی»، «ترکیب و تمدن»، «قیام و بصیرت»، «وحدت ملی و عدالت اجتماعی»، «ارزش علم در جهان امروز»، «انسان موجود عاشق و کمال طلب»^۷ و... او این موضوعات فلسفی و عرفانی را با موضوعات سیاسی و اجتماعی آن روز کشور ترکیب و با بیان شیرین خود، به مردم معمولی بی‌سواد و کم‌سواد در تکیه‌خانه‌ها و حسینیه‌ها بیان می‌کرد. مردمی که عاشق روضه‌های جذاب و صدای گیرای او بودند؛ اما با دردها و اندیشه‌های او کاری نداشتند. با این‌همه او عاشقانه این موضوعات مهم را با مردم خود در میان می‌گذاشت. بی‌سوادی و عدم درک مردم را بهانه برج عاج‌نشینی، راحت‌طلبی و مسئولیت‌اندازی خود نمی‌کرد. تلاش او این بود که با روضه‌های جذاب خود، مردم را به مجلس بکشاند تا این سخنان را به آن‌ها بگوید. انگار که او تنگی فرصت و کوتاهی عمر خود را احساس می‌کرد، برای بیداری مردم و بیان دیدگاه‌ها و دردهای خود شتاب بسیاری داشت.

او شصت سال پیش، به هر مناسبتی از «وحدت ملی» و «عدالت اجتماعی» سخن می‌گفت و این دورا راه‌حل مشکلات کشور می‌دانست؛ در حالی که آن زمان حتی نخبه‌های کشور هم از فهم درست و ضرورت آن‌ها عاجز بودند. او با شناختی که از ترکیب اجتماعی و قومی کشور داشت، به این نتیجه رسیده بود که وحدت ملی، بدون عدالت اجتماعی، موجب وحدت واقعی و تعالی جامعه نخواهد شد و چه بسا که از وحدت ملی سوءاستفاده نیز صورت بگیرد. چنان‌که این واقعیت تلخ در افغانستان بارها دیده شد.

پس یکی از دلایل گمنام ماندن بلخی در جامعه این است که بلخی نابغه‌ای بود که پیش از زمان خود به دنیا آمده بود. مردم زمان بلخی که هیچ، حتی بیشتر مردم هم اکنون نیز از فهم و درک درست اندیشه‌ها و پیام‌های بلخی ناتوان هستند. برای اثبات سخن کافی است به دیوان اشعار بلخی مراجعه کرده برخی

در همان سال‌ها شعرها و سخنرانی‌های او کم و بیش در نشریات کابل منتشر شدند. برخی نویسندگان در تجلیل از شخصیت او مقاله و گزارش نوشتند و او را «سید جمال‌الدین ثانی»، «نابغه شرق» و «ناطق الاسلام» نامیدند. بار دیگر شخصیت، کارنامه و آثار بلخی پس از کودتای هفت ثور و دوره مبارزه و جهاد مطرح شد. فضای شور و هیجانی مبارزه و جهاد ایجاب می‌کرد که جامعه به بلخی و اندیشه‌هایش توجه کند. در این سال‌ها دو گروه برای بازگرداندن بلخی به جامعه و معرفی او کوشیدند؛ کانون مهاجر و سازمان نصر افغانستان. هرچند درباره انگیزه‌های این گروه‌ها در این کار، سخن زیاد گفته شده است؛ اما من در این مورد نظر خود را در یک جمله بیان می‌کنم: انگیزه این گروه‌ها هرچه بود، مربوط به خودشان است؛ آن‌چه مهم است نتیجه کارشان است که نجات بلخی از فراموشی است و این کار نیک و ارزشمندی بود.

از دوران حاکمیت مجاهدین به بعد، مسائل قومی و نژادی به شدت در جامعه شعار و معیار شد. احزاب، رهبران، فرهنگ، شخصیت‌ها و تاریخ همه چیز قومی شدند. در این فضا بلخی باز هم به سایه رفت و فراموش شد؛ زیرا که قوم نداشت. برخی از نویسندگان که در زمان جهاد، برای بلخی داد سخن می‌دادند و از او به نام پیشوا تجلیل می‌کردند، از زمانی که قوم‌گرایی داغ شد، در مورد بلخی سکوت کردند و اگر سخنی هم گفتند تنها عمامه سفید او را قابل توجه و بررسی دانستند.^۵ این غفلت، سکوت و بایکوت هنوز ادامه دارد.

در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت تاکنون در حد شایسته و بایسته نه از بلخی تجلیل شده است و نه برای معرفی شخصیت و کارنامه‌های او کاری درخور صورت گرفته است و نه از اندیشه‌ها و راهکارهای او استفاده شده است؛ بلکه به نظر می‌رسد جامعه ما روز به روز از بلخی فاصله می‌گیرد و بر اندام مردی که خود را فدای مردم کرد، غبار غفلت و فراموشی می‌نشیند.^۶ فاصله گرفتن جامعه از بلخی عوامل چندی دارد که در این جا به طور فشرده به

۵. از نمونه‌های آن می‌توان به حاج کاظم یزدانی و بصیراحمد دولت‌آبادی اشاره کرد که در سال‌های اخیر تنها درباره عمامه سید بلخی نوشته‌اند.
۶. در مقابل، کسانی از سر ناآگاهی در معرفی شخصیت بلخی راه افراط در پیش گرفتند؛ برای او معجزه و کرامت تراشیدند. چندان در حق او مبالغه کردند که ویژگی‌های او را تنها در پیامبران اولوالعزم می‌توان یافت. مثلاً گفتند بلخی سال‌ها در قم و نجف درس خوانده و هرچه عالم سرشناس و مجتهد معروف در این دو حوزه پیدا کردند، در لیست استادان بلخی آوردند. در حالی که بلخی تنها در مشهد درس خوانده و این را خود در سخنرانی در مدرسه عباس‌قلی‌خان بیان کرده است. دو سفر گذری و کوتاه به قم و نجف داشته است. گفتند بلخی برای آشنایی با جوامع مختلف و هدایت آنان به کشورهای روسیه، آذربایجان، مصر، عربستان و... سفر کرده است و در آن کشورها مبارزه کرده است. گفتند بلخی مفسر بزرگ قرآن بوده است و یک دوره تفسیر نوشته بوده است و... این گفته‌ها مرا به یاد این جمله از مرحوم دکتر علی شریعتی می‌اندازد: «برای خراب کردن کسی، به جای حمله، از او بد دفاع کنید.» (برای دیدن نمونه‌ها رک: مجله شاهد یاران، شماره ۶۴، اسفند/حوت ۱۳۸۹ ش، مجله آوای بلخی و جزوه‌های بنیاد فرهنگی تحقیقاتی شهید بلخی).

۷. نوار ضبط شده این سخنرانی‌ها موجود است. تعدادی از این سخنرانی‌ها در کتاب «فریادهای جاودان» چاپ شده است. تعداد دیگر در نشریات دوران جهاد منتشر شده‌اند.

از مفاهیم شعرها و پیام‌های او را فهرست کنیم و بعد دریابیم که هنوز هم مردم از درک و دریافت درست آن‌ها عاجزند.

۲. مردم بی‌سواد و کم‌فرهنگ

در زمان بلخی افراد تحصیل کرده و باسواد اندک بودند؛ اکثریت قریب به تمام مردم نعمت سواد و دانش را نداشتند. در عین حال فرهنگ عمومی نیز در حد نازلی قرار داشت. بیش‌تر مردم، بلخی را به چشم یک واعظ و روضه‌خوان می‌دیدند و به خاطر صدای رسا و جذاب و روضه‌های گیرا و نابش در محافل او حضور می‌یافتند؛ اما از دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی و دانش ادبی و تاریخی بلخی و طرح‌ها و برنامه‌های آینده او چیزی درک نمی‌کردند. به همین علت بلخی در میان مردم شمال کشور به «سید اسماعیل واعظ» شهرت داشت، در کابل به او «ناطق الاسلام و علامه بلخی» و در ایران و عراق او را به نام «سید جمال‌الدین ثانی»، «نابغه شرق» و «علامه بلخی» می‌شناختند.

۳. جامعه عمل‌گرا

عمل‌گرایی برای رسیدن به مقصد ضرورت است؛ به این شرط که از پشتوانه نظری و نظریه‌پردازی برخوردار و به تحلیل و تئوری محکم تکیه داشته باشد. عمل و حرکت بدون تحلیل، تئوری و شناخت دقیق از حال، آینده و حتی گذشته مانند راه رفتن در تاریکی است که احتمال رسیدن به مقصد کم و احتمال ماندن در راه یا بیراهه رفتن زیاد است. آن‌هم راهی پر از چاه و چاله! هر نهضت سیاسی و اجتماعی موفق با آگاهی دادن به مردم شروع می‌شود؛ سپس با گام‌های استوار، اما از روی آگاهی، خردورزی و محاسبه دقیق مراحل بعدی را به سوی هدف اصلی طی می‌کند. مردم ناآگاه نمی‌توانند با اعتماد راه را تا پایان پیمایند بدون آن‌که در راه نمانند و یا مسیر مستقیم را گم نکنند. مثلاً نهضت اسلامی کشور که از کودتای گروه‌های چپ در سال ۱۳۵۷ خورشیدی آغاز شد، دارای عیب‌ها و نواقص بسیاری بود، از همه مهم‌تر این‌که با آگاهی مردم و بر اساس تحلیل دقیق و تئوری واقع‌بینانه شروع نشده بود؛ بلکه یک واکنش فوری و انقلابی بود در برابر کودتای گروه‌های چپ وابسته و مداخلات اتحاد جماهیر شوروی. مردمی که از کم‌ترین دانش سیاسی و اجتماعی برخوردار نبودند، با تحریک احساسات ملی و دینی‌شان برخاستند، در تاریکی حرکت کردند بدون آن‌که دقیقاً بدانند به کجا می‌روند، هدف اصلی چیست، مخاطرات مسیر کدام است، بر سر چهارراهی‌ها از کدام راه باید بروند و چه کسانی آن‌ها را راهبری می‌کنند و در نهایت به کجا می‌رسند و چه نصیب‌شان می‌شود.

در تداوم نهضت نیز خرد و تعقل به میدان آورده نشد. مردم

مجاهد و قهرمان با بال‌های احساسات تا اوج پرواز کردند؛ جنگیدند، کشتند و کشته شدند. پل‌های پشت سر خود را ویران کردند، به ناچار باید این راه را کورکورانه ادامه می‌دادند؛ هر چند گام به گام به فاجعه‌های بسیاری رسیدند.

پس از پایان جهاد، خلاً تئوری و نظریه بهتر دیده شد، وقتی که دست رهبران از هرنوع طرح و برنامه خالی بود. در نتیجه سردرگمی‌ها و موج‌سواری‌های احساسی، سر از قدرت‌طلبی‌ها و نزاع‌های قومی درآورد و با سیاهی و تباهی طالبان و پس از آن حضور قدرت‌های غربی و تکرار فجایع ادامه یافت.

در این چهار دهه، کسی جرئت نکرد نگاه انتقادی و خردورزانه به گذشته داشته باشد؛ بر فقدان تئوری و نظریه معقول انگشت بگذارد. امواج احساسات، خردورزی و تفکر را در خود غرق کرده بود و به همین دلیل، جامعه کسانی چون علامه بلخی را که دارای اندیشه و نظریه بودند به یاد نیاوردند. اندیشه‌ورزانی چون بلخی در نهضت اسلامی جایی نیافتند؛ به اندیشه، خردورزی و تفکر بهایی داده نشد. تنها احساسات میدان‌دار بود.

علامه بلخی دارای اندیشه و تئوری سیاسی و اجتماعی و اندیشه مبارزاتی است. مردم عمل‌گرا و سوار بر موج احساسات، بی‌توجه به این تئوری‌ها راه خود را رفتند و بلخی و بلخی‌های اندیشمند و صاحب نظریه در انزوا فراموش شدند.

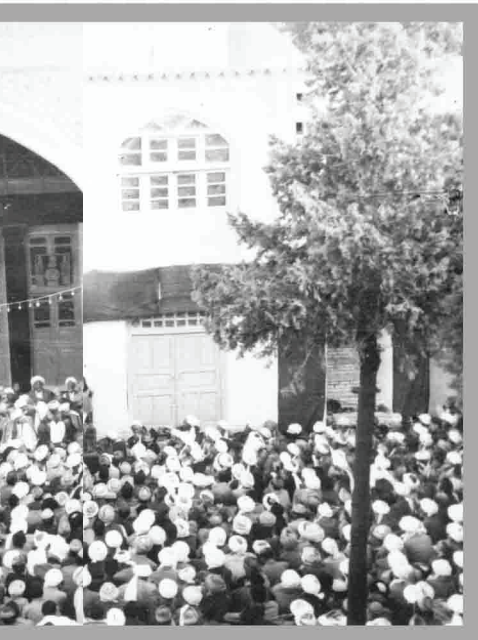
۴. افغانستان؛ گورستان

خردورزی

بلخی ظرفیت تبدیل شدن به یک شخصیت جهانی را دارد؛ اما محدودیت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جاری در افغانستان، انسان‌های بزرگ را در قالب خود کوچک

می‌کند. نهادهای مسئول، حتی توان مطرح کردن فرهنگ، ارزش‌ها و سرمایه‌های ملی را در میان مردم خود ندارد؛ تا چه رسد به این‌که این سرمایه‌ها را در سطح منطقه و جهان مطرح کند.

اگر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، در بلخ می‌ماند و آثار و اندیشه‌های آسمانی خود را در همین سرزمین به وجود می‌آورد، آیا ما امروزه همان مولانایی را داشتیم که اکنون در آینه جهانی داریم؟ اگر فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی ایران و ترکیه نمی‌بود، بدون تردید جهان، او را مانند امروز نمی‌شناخت. آثار مولانا در این سرزمین «قهرمان‌پرور» محبوس می‌شد و دیگر نه مردمان





خود را هم نمی‌دانند. احمدشاه مسعود را مردم پنجشیر، به عنوان قهرمان ملی پذیرفتند، تجلیل کردند و بعد به دیگران معرفی کردند؛ اما مردم بلخاب، بلخی را درک نمی‌کنند؛ زیرا از سواد و دانش لازم برای شناخت بلخی برخوردار نیستند.

در زمانی که حکومت ظاهرخان، بلخی را به غول و زنجیر کشید، حکومت چندبار از مردم بلخاب استعلام کرد که آیا چنین کسی را با این مشخصات می‌شناسید؟ آیا او از بلخاب است؟ خویش و قوم او که است و او از کجای بلخاب است؟ سران بلخاب، در پاسخ نوشتند که چنین کسی را نمی‌شناسند، او از بلخاب نیست و کس و کاری هم در بلخاب ندارد.^۹ آن‌ها با دادن رشوه به حاکم محلی بلخاب، بین خود و بلخی دیوار کشیدند.^{۱۰} بلخی در سفری که پس از رهایی از زندان به بلخاب داشت، با خواندن روضه‌های جذاب، مردم را به دور خود جمع می‌کرد؛ ابعاد دیگر شخصیت بلخی را مردم بلخاب درک نمی‌کردند. مردم او را به خاطر صدای خوب و روضه‌های جذابش ستایش می‌کردند، بلخی را با روضه‌خوان‌های محلی مقایسه می‌کردند و او را بهتر می‌یافتند و به او سید اسماعیل واعظ می‌گفتند.

بلخی، در زندان، چندین سال حق نداشت ناخن‌های دست و پای خود را کوتاه و موی سر و ریش را اصلاح کند.^{۱۱} او در اعتراض به رفتارهای غیرانسانی حکومت، پس از رهایی از زندان، مدت‌ها موی سر و صورت خود را اصلاح نمی‌کرد؛ موی سر و ریش و بروت رهاشده بلخی نمادی از شکنجه‌هایی بودند که حکومت در پانزده سال زندان در حق او روا داشته بود. عالم و نویسنده ایرانی که در محفل سخنرانی بلخی در قم حاضر بوده است، عدم اصلاح موی سر و ریش او را نمادی از ادامه مبارزه بلخی می‌داند: «نکته دوم که در سخنرانی او جلب توجه کرد، تلاش برای ادامه مبارزه خستگی‌ناپذیر با استبداد و استبداد بود. علامه بلخی در یک حرکت نمادین، به نشانه همبستگی با جامعه افغانستان و ادامه اعتراض به نظام استبدادی ظاهرشاه از کوتاه کردن محاسن خود پس از آزادی از زندان خودداری کرده بود.»^{۱۲} او با همان سر و صورت اصلاح نشده به شهرهای افغانستان

امریکا و اروپا گرویده اندیشه‌های او می‌شدند و نه آثار او به زبان‌های زنده دنیا ترجمه می‌شد و نه جهانیان خبر می‌شدند که چنین نابغه‌ای در بلخ وجود دارد. مولانا هم گرفتار محدودیت‌ها و کوچک‌اندیشی‌های جاری افغانستان می‌شد و در این سرزمین نفرین شده می‌ماند و می‌پوسید.

بلخی را نزدیک به پانزده سال در زندان حبس کردند تا نام و یادش از ذهن‌ها محو شود و توانایی‌هایش از بین برود. دست از تلاش، ابتکار و مبارزه برای زندگی بهتر بکشد و تابع استبداد موجود شود. بلخی وقتی به عنوان علامه بلخی و جمال‌الدین ثانی مطرح شد که از این جغرافیای تنگ و تاریک قدم به بیرون گذاشت. بزرگان عراق و ایران جوهر او را کشف کردند، قدرش را دانسته بر صدر نشانند.

۵. بلخاب؛ دره تنگ و تاریک

هرچند انسان‌ها در انتخاب مکان به دنیا آمدن خود

نمی‌توانند تصمیم بگیرند؛ اما توان آن را می‌پردازند. بلخی در االسوالی بلخاب به دنیا آمد. این االسوالی در عین این‌که نقاط قوت بسیاری دارد که ما در جای خودش بیان کرده‌ایم،^{۱۳} به علت کوهستانی بودن، راه‌های صعب‌العبور، دور بودن از مرکز شهرهای بزرگ و فضای شدید سنتی و عقب‌مانده و عدم تنوع مذهبی و فرهنگی محدودیت‌های زیادی نیز دارد. در حال حاضر بلخاب به لحاظ فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یکی از عقب‌مانده‌ترین مناطق دورافتاده افغانستان است. بلخاب در چهار دهه اخیر، نقش بی‌بدیلی در مبارزات کشور



داشته است؛ در قیام عمومی برضد کودتای هفت ثور، بلخاب در ولایات شمال پشتان و نمونه بود؛ به طوری که بسیاری از مناطق دیگر در شمال و مناطق مرکزی با یاری مردم بلخاب آزاد شدند.

در دوره پنج‌ساله حکومت طالبان، بلخاب پس از پنجشیر، دومین نقطه‌ای بود که طالبان در دسترسی به آن ناکام شدند. بسیاری از قومندان‌ها و شخصیت‌های سیاسی و سران مجاهدین به بلخاب پناه آوردند؛ اما تمامی این کارها انگار مشت به هوا زدن بود و هیچ حاصلی برای مردم نداشت.

مردمی که از نظر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی عقب‌مانده باشند، قدر شخصیت‌های علمی، فرهنگی و سیاسی

۸. مقاله بلند «بلخاب: جزیره دین و دانش» از این قلم.

۹. احمدی‌نژاد بلخایی، سید حسن، سید اسماعیل بلخی سفیر آزادی، ص ۱۰۲: «نه تنها از بلخی و قیام او دفاع نشد؛ بلکه در پاسخ استفسار دولت، طوماری علیه سید پر شد که بلخی از ما نیست و ما او را نمی‌شناسیم»
۱۰. رک: بخش خاطرات سید علی فاضلی مدرس در همین کتاب. البته علت این‌کار بلخایی‌ها به رژیم ستم‌گر باز می‌گردد. اگر مردم بلخاب می‌گفتند که بلخی از بلخاب است، چنان جور و جفا می‌دیدند که کم از پانزده سال زندان بلخی نبود.
۱۱. به گفته میر غلام‌محمد غبار، در زندان سرای موتی نیز کوتاه کردن ناخن، موی سر و صورت ممنوع بود. به طوری که قیافه محبوسان شبیه حیوانات وحشی جنگل می‌شد و فرزندان‌شان با دیدن آن‌ها فرار می‌کردند. (نک: غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، تهران: عرفان، ۱۴۵۰).
۱۲. مجله شاهد یاران، ص ۸۴؛ مصاحبه با عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، از محققان و نویسندگان حوزه علمیه قم.





سیاسی که در این دوره زمانی منبع تصمیم گیری و تصمیم سازی بوده اند، هر کدام با گرایش قومی آشکار تشکیل شده است و به قوم خود تکیه دارد.

از زمانی که فرهنگ ملی در این کشور بی صاحب به زمین مانده است و فرهنگ های قومی سر بر آورده اند، شخصیت های قومی نیز تراشیده شده اند. دیگر کسی از شخصیت های ملی و فراقومی نامی نمی برد.

بلخی از سادات است؛ سادات در افغانستان مجموعه کوچکی با کمترین توان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. این مجموعه، نه می تواند کاری برای بلخی بکند و نه بزرگان آن چنین درک و دردی را دارند. سادات نیز به همان مشکلاتی گرفتار است که دیگر اقوام را گرفتار کرده است؛ محدودیت اندیشی، کوچک بینی و سرگرمی های سیاسی و رقابت های درون قومی. در سال های اخیر سادات تحت فشار تندروان برخی اقوام دیگر بیش از پیش تضعیف شده است.

در دهه پنجاه و شصت؛ یعنی آغازین سال های جهاد مردم، زمانی که فرهنگ دینی هنوز جای خود را به فرهنگ قومی نداده بود و هنوز خرده فرهنگ ها در برابر فرهنگ ملی ناتوان بودند، بلخی و اندیشه هایش سخن روز بود. بخش کلانی از مردم از اندیشه ها و تجربیات مبارزاتی او به صورت وسیع استفاده

سفر می کرد و آن را به مردم نشان می داد و با زبان نمادین از ستم حکومت سخن می گفت و خاطرات شکنجه های زندان خود را برای مردم بی خبر شرح می داد و می گفت: من پانزده سال زندان بودم؛ ما در زندان حق نداشتیم موی سر و صورت خود را اصلاح کنیم؛ اما وقتی به بلخاب آمد، مردم بلخاب نه تنها از این نماد چیزی دریافتند، نه تنها سر و وضع بلخی، سال های زندان را برای بلخاییان تداعی نکرد، نه تنها سخنان او را درباره موی سر و صورتش نفهمیدند؛ بلکه با دیدن سر و ریش او با تعجب او را ملامت هم کردند که چرا خود را شبیه درویش ها درست کرده ای! بعد یک عالم دینی به زور موهای سر و صورت او را کوتاه کرد! آقای روح الله که شاهد ماجرا بوده است، می گوید: «زمانی که زندانی شد، محاسن و موی سر او خیلی بلند نبود؛ ولی پس از گذراندن پانزده سال زندان، موی سر و محاسن او بسیار بلند شده بود. او به طلاب مدرسه علمیه گفت که این موی سر و محاسنم به خاطر مردم سفید شده است. هنگامی که به سرپل بلخاب آمد، شبی را هم در مدرسه دهن شرت ماند. عموی من در مدرسه با اصرار زیاد موی سر و محاسن شهید بلخی را کوتاه کرد و به او گفت که نباید موی سرتان مانند درویش ها این قدر بلند باشد.»^{۱۴}

علاوه بلخی، مردم بلخاب را به رفتن به مکتب، فراگیری سواد و دانش و مهاجرت از بلخاب به شهرها؛ به ویژه کابل تشویق می کرد؛ اما او حتی یک تن و یک خانه را هم نتوانست از بلخاب به کابل ببرد.

هنوز هم حزب و حزب گرایی، سیال داری و رقابت های منفی، حسادت و کشمکش های قومی و سمتی دل مشغولی اصلی بلخاییان است.

همین اکنون هم مردم بلخاب، به جای تجلیل و قدردانی از عالمان و دانشمندان خود، از کسانی ستایش می کنند که صدای خوب داشته و روضه خوب بخوانند و آن ها را به یاد امام حسین بیشتر بگریانند.

پس یکی از بزرگترین دلایل غفلت جامعه از بلخی این است که او از بلخاب است.

۶. وای از غریبی

افغانستان در چهار دهه اخیر به جغرافیاهای کوچک و خرده فرهنگ ها تقسیم شده است. فرهنگ ملی نابود و فرهنگ قومی رشد و گسترش یافته است. احزاب و گروه های

۱۳. این مسئله ظاهراً برای برخی از علمای کابل نیز قابل درک نبوده است و با آن را بهانه کرده است و بر ضد بلخی تبلیغ می کردند: «هنگام رهایی از دهمزنگ بروت های بلند و... او علمای سنتی کابل را حساس و علیه بلخی موضع منفی اتخاذ کرده بودند که این موضع گیری در تشییع جنازه و بعد از شهادتش استمرار یافت.» (از صفحه فیس بوک حسینی بلخابی)

۱۴. سید حسن روح الله عالمزاده، مجله شاهد یاران، شماره ۶۴، اسفند ۱۳۸۹ خورشیدی، ص ۴۵؛ هم چنین نگاه کنید: سید حسن احمدی نژاد بلخابی، سید اسماعیل بلخی سفیر آزادی، ص ۱۱۶. «سادات و اقوام او با اصرار تمام، ریش سید را کنار چشمه گرم در قریه دهن شرط اصلاح کردند.»



ویژه‌نامه
پنجاهمین سالگرد
شهید علامه سید اسماعیل بلخی

گرفتند. بخشی از شعرهای بلخی که از زندان به بیرون فرستاده می‌شدند، در دست دیگران ماندند و از بین رفتند. بخش دیگری آن‌ها در سال‌های کودتای هفت ثور زیر خاک شدند و پوسیدند. از هفتادوپنج بیت شعر تنها پنج‌هزار بیت آن باقی مانده‌اند.^{۱۵} دیگر دست‌نوشته‌ها و آثار بلخی که در زندان نوشته کرده بوده‌اند و در یک نامه^{۱۶} بدان‌ها اشاره می‌کند، سرنویشت نامعلومی دارند و در دسترس جامعه قرار نگرفته‌اند.

دو کتاب دست‌نوشته بلخی، به عنوان یادگاران قلمی و بیان‌کننده اندیشه‌های بلخی هنوز در صندوق‌ها خاک می‌خورند و هیچ کاری برای آن‌ها نشده است.

سخن نهایی

آن‌چه به اختصار بیان شد، درد دل کسی است که سال‌های زیادی به اندیشه‌ها و شخصیت سیاسی، ادبی و اجتماعی بلخی عشق می‌ورزد. از این‌که جامعه در مانده و بیمار ما از داروهای مفید و مجرب بلخی نمی‌تواند استفاده کند، تأسف می‌خورد. در این نوشته سعی کرده است برخی از عوامل این محرومیت‌ها را نشان دهد. عوامل دیگری نیز وجود دارد که به خاطر برخی ملاحظات آورده نشد. چنان‌که مصلحت‌اندیشی ایجاب می‌کرد که در مواردی از این نوشته نیز، سخن به اختصار و ابهام گفته شود.

امید که جامعه ما با گذشتن از فرهنگ قومی و قبیله‌ای، به شخصیت‌هایی مانند بلخی به عنوان یک سرمایه ارزشمند ملی نگاه کنند. با زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره آنان، باعث آشنایی و بهره‌مندی نسل جوان از اندیشه‌ها و تجربیات مبارزاتی آن بزرگان شوند. تعصب از هر نوعی که باشد باعث محدودیت فکری ما می‌شود و بین ما و سرمایه‌های ملی مان فاصله ایجاد می‌کند. آزادی و آزاداندیشی و دوری از تعصب، راه‌حل بسیاری از مشکلات و چالش‌های امروز جامعه ما است. آثار و افکار بلخی این‌ها را به ما الهام خواهد کرد.



می‌کردند اما از زمانی که فرهنگ قومی رشد کرد و جای فرهنگ دینی و ملی را گرفت، بلخی نیز به فراموشی و غفلت سپرده شد و جای او را رهبران قومی گرفتند.

بدون شک بلخی، تاوان سید بودن خود را می‌پردازد. اگر او سید نبود، این همه بار غربت بر دوشش نمی‌ماند. اندیشه‌ها و آثارش علاقه‌مندان بیشتری می‌یافت و نامش بر زبان‌ها و یادش بر دل‌ها می‌ماند و خاطره‌اش لوحه خیابان‌ها یا دانشگاه‌ها را مزین می‌کرد.

۷. بلخی؛ گنجی پنهان

علی آقا فرزند برومند او که استاد دانشگاه و اقتصاددان بود، در سال ۱۳۵۷ توسط عوامل حکومت خلق و پرچم بازداشت و به شهادت رسانده شد.

دو دختر علامه بلخی نیز در جامعه مدرس‌الاستادان در این مورد هرچند تلاش‌های زیادی کردند؛ اما کمتر نتیجه



۱۵. بلخی در سخنرانی مشهد خود به صراحت می‌گوید: «بخوانم یکی از نشیده‌هایی که یادگار زندان من است، از جمله هفتادوپنج هزار بیتی که سروده‌ام.» (ر.ک: فریادهای جاویدان، ص ۱۸۴. آیت‌الله ناصرکارم شیرازی نیز از قول بلخی این موضوع را بیان می‌کند.)
۱۶. نامه علامه بلخی از زندان برای حاجی سید محمد بلخایی. علامه بلخی در آن نامه می‌نگارد: «در این مدت، اوقات به هدر رفته است؛ بلکه چندین کتب و رسائل در شقوق مختلفه از قبیل سیاست مدن و علم الاجتباع تدوین نموده‌ام... و هکذا دیوان بزرگی از اشعار علمی، فلسفی، اخلاقی و مراثی به رشته نظم آورده‌ام.» (ر.ک: سید اسحاق شجاعی، ستاره شب دیوچور، ص ۴۱۱.)